

تحول واکنش اجتماعی در قبال بزهکاری اطفال

سیدمهدی حجّتی

مقدمه:

بزهکاری اطفال و نوجوانان، امروزه در سطح وسیعی به عنوان یکی از مشکلات و دغدغه‌های کشورهای مختلف تلقی شده و روند روبه‌رشدی را پشت سر می‌گذارد. در پایان جنگ دوم جهانی بزهکاری اطفال تا اندازه‌ای روبه کاهش نهاده بود اما مجدداً رو به افزایش نهاد و درصد قابل ملاحظه‌ای از اطفال و نوجوانان در ورطه بزهکاری غوطه‌ور گردیدند.

به عنوان مثال در فرانسه تعداد اطفال بزهکار در سال ۱۹۵۹ به بیست هزار، در ۱۹۶۱ به سی هزار، در ۱۹۶۴ به چهل هزار، در سال ۱۹۷۰ به ۴۶۷۷۹ نفر، در ۱۹۸۱ به ۶۳۳۳۶ نفر رسیده و در سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۹۰ در حدود ۷۲ هزار نفر استقرار یافته است.^(۱)

سیر صعودی و پیشرفت فوق‌العاده جوامع صنعتی، سستی اعتقادات دینی و مذهبی، جنگ، توسعه غیراصولی شهرها، برخورد ملل و اقوام گوناگون، درهم ریختن و از هم پاشیدگی خانواده‌ها را می‌توان از علل عمده‌ی دانست که منجر به سیر صعودی بزهکاری اطفال و نوجوانان در جوامع امروزی گردیده است، بدین واسطه دستگاه عدالت کیفری همه روزه با اطفال و نوجوانانی سر و کار دارد که به علت از هم پاشیدگی کانون خانواده، بی‌سرپرستی، اعتیاد و فقر دست به ارتکاب جرم یازیده‌اند؛ اینان اکثر اطفالی هستند که همه روزه، در خیابانها، پارکها و معابر عمومی با بسته‌های آدامس یا شکلات، سد راه عابرین شده و با لایه و زاری تقاضای خریدن آدامس یا شکلاتی را می‌نمایند و یا با در دست داشتن چند شاخه گل و یا دستمال و شیشه پاک‌کن، منتظر قرمز شدن چراغ راهنما بوده تا چند شاخه گل را فروخته و یا شیشه‌ای را پاک کنند و مبلغی دریافت نمایند؛ این اطفال و کودکان که به کودکان خیابانی معروف گردیده‌اند، خردسالان امروز و بزهکاران بالقوه و مجرمان خطرناک آینده هستند که امروز به عنوان «اطفال در معرض خطر»^(۱) در جرم‌شناسی مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

بدین لحاظ شاید بتوان گفت که، این کودکان و نوجوانان، خود به نوعی مجنی علیه و بزه دیده می‌باشند؛ اینان قربانی شرایط نامطلوب جامعه، فقر، فاصله طبقاتی، اعتیاد والدین و بی‌سرپرستی می‌باشند که به واسطه آن به ورطه بزهکاری رانده شده‌اند؛ اینان قربانی جرم می‌شوند، وسیله ارتکاب جرم قرار می‌گیرند و نهایتاً خود نیز مستقلاً مرتکب اعمال معارض قانون می‌گردند. اما جامعه در قبال اینان چه وظیفه‌ای برعهده دارد و چه واکنشی را علیه این بزهکاران شایسته می‌داند؟ آیا وجود آنان برای جامعه خطرناک است و

۱- کودکان در معرض خطر، به کودکانی اطلاق می‌گردد که رها شده یا مورد بی‌توجهی و آزار قرار گرفته‌اند و یا در شرایط حاشیه‌ای به سر می‌برند.

باید به شدیدترین نحو ممکن با آنان برخورد نمود؟ یا طریق مناسب دیگری را باید درپیش گرفت.

در هر حال باید دانست که واکنش جامعه در قبال این دسته از بزهکاران از اهمیت فوق‌العاده برخوردار بوده و می‌تواند به گونه‌ی قاطع، سرنوشت این کودکان و نوجوانان را در آینده‌ای نه چندان دور رقم بزند، واکنشی نامناسب و به دور از عقل و منطق از آنان بزهکارانی بالفطره در آینده خواهد ساخت، در حالی که واکنشی مناسب و شایسته آنان را مجدداً به آغوش اجتماع بازخواهد گرداند و جامعه از آنان به عنوان افرادی شرافتمند استقبال خواهد نمود.

در عین حال باید توجه داشت، ارتکاب جرم در پی خود، واکنش جامعه و بخصوص گروهی را که از جرم متضرر شده‌اند در پی داشته و جامعه به ناچار برای حفظ هنجارها و ضوابط حاکم، باید علیه بزه و بزهکاری که مرتکب هنجار شکنی و نقض قانون جزا گردیده، از خود واکنش نشان دهد، فرقی نمی‌کند که مرتکب و ناقض قانون چه کسی باشد، بزرگسال باشد یا طفل یا نوجوان؛ اما در این خصوص جوامع وجه تمایزی را در نحوه واکنش خود علیه اطفال و نوجوانان بزهکار قائل می‌شوند تا بتوانند به اهداف و نتایج عالی موردنظر خویش دست پیدا کنند.

این مسأله از نظر بین‌المللی نیز از اهمیت فراوانی برخوردار است به طوری که جوامع بین‌المللی نیز در رابطه با اطفال و نوجوانان مبادرت به تصویب پیمانها و مقرراتی نموده‌اند که با برخورداری از یک استاندارد بین‌المللی، دولتها را در اتخاذ یک روش مناسب در جهت واکنش اجتماعی صحیح و مناسب علیه اطفال بزهکار ارشاد و راهنمایی کنند. از مهمترین این پیمانها و مقررات می‌توان به موارد مذکور در ذیل اشاره نمود:

۲- مقررات حداقل سازمان ملل متحد برای اداره تشکیلات قضایی نوجوانان
(معروف به مقررات پکن ۱۹۸۵)

۳- رهنمودهای سازمان ملل متحد برای پیشگیری از بزهکاری نوجوانان
(معروف به رهنمودهای ریاض: ۱۹۹۰)

۴- مقررات سازمان ملل متحد برای حمایت از نوجوانان محروم از آزادی
(معروف به JDL'S: ۱۹۹۰)

۵- کنوانسیون لاهه در مورد حمایت از کودکان و همکاری در زمینه
فرزندخواندگی بین کشورها (۱۹۹۳)

همچنین در این رابطه می‌توان به انجمن بین‌المللی قضات و ارگانهای
نوجوانان و خانواده (A-I-M-J-F) که دارای ۷۰۰ عضو در ۶۰ کشور مختلف
جهان است اشاره نمود که با به‌کارگیری مهارت‌های خود از طریق توزیع متون و
فعال کردن افراد مسؤولی که توانایی استفاده از این متون را دارند؛ به تقویت
اهداف عالی موردنظر در جهت برخورد با پدیده بزهکاری اطفال و نوجوانان و
بخصوص پیشگیری از آنان می‌پردازند.

توجه به تمامی این پیمانها و مقررات، نشان خواهد داد که همه آنها در یک
دید کلی و عملی، یکدیگر را تقویت می‌نمایند تا به واسطه آن:

اولاً: از نقض قانون توسط اطفال و نوجوانان پیشگیری به عمل آورند.

ثانیاً: نحوه برخورد با اطفال و نوجوانان متهم یا مظنون به نقض قانون را
بهبود بخشیده و به مرحله عالی برسانند.

ثالثاً: با حمایت از اطفال و نوجوانان محروم از آزادی مانع از تقویت روحیه
پرخاشگری و بزهکاری در آنان شده تا به واسطه آن کودکان اصلاح شده و به
آغوش جامعه و خانواده خویش بازگرداند و به عنوان افرادی فعال و مثبت در
جامعه زندگی جدیدی را آغاز نمایند.

با توجه به مسایل مذکور در فوق، آشنایی با سیر تحول واکنش اجتماعی در قبال بزهکاری اطفال و همچنین دستاوردها و راهکارهای نوینی که در این زمینه ارایه گردیده است خالی از فایده به نظر نمی‌رسد، و لذا در این تحقیق با بررسی زمینه تاریخی مسأله و مطالعه روشها و کارکردهای ارایه شده در این زمینه، بحث خود را به اتمام خواهیم رساند.

تاریخچه مختصر واکنش اجتماعی در قبال بزهکاری اطفال

از نظر تاریخی، در جوامع اولیه نحوه واکنش اجتماعی در قبال بزهکاری اطفال و نوجوانان، هیچ‌گونه تفاوتی با واکنشی که جامعه در قبال بزهکاری و جرایمی که از سوی کلانسالان از خود بروز می‌داد ملاحظه نمی‌گردد؛ در آن دوران مبنای مسؤولیت کیفری افراد بر پایه «مسؤولیت مادی» بدون توجه به «مسؤولیت اخلاقی» بود؛ بدین ترتیب که در محاکمه و مجازات افراد تنها مسأله سزادهی بدون توجه به مرتکب عمل خلاف قانون مورد توجه قرار می‌گرفت؛ بدین ترتیب ملاحظه می‌گردد که در این دوران حتی برای حیوانات و مردگان نیز مسؤولیت کیفری وجود داشته و مطالعات تاریخی حکایت از محاکماتی دارد که متهم فردی مرده یا حیوانی متخلف بوده است و در مورد آنان مجازاتهایی نیز اعمال گردیده است. با این بیان می‌توان دریافت در جامعه‌ای که حتی برای حیوانات و مردگان مسؤولیت کیفری قائل بودند، در خصوص اطفال و نوجوانان به طریق اولی مسؤولیت کیفری به صورت تمام و کمال وجود داشته و هیچ تمایزی در خصوص اعمال مجازات بر اطفال و بزرگسالان ملاحظه نمی‌گردد.

به تدریج و با پیشرفت جوامع و ایجاد تمدنهای بزرگ، این مسأله مورد توجه قرار گرفت که اطفال جدای از بزرگسالان در ارتکاب اعمال مجرمانه خویش فاقد سوءنیت بوده و به عبارتی ارتکاب جرم از ناحیه آنان تنها به صورت یک خطا و اشتباه قابل اغماض باید مورد توجه قرارگیرد.

این مسأله با ظهور مسیحیت بیشتر مورد توجه قرار گرفت. روحانیون مسیحی با ترویج عطوفت و نیکوکاری که از اصول مذهب مسیح بود خواهان اصلاح و تربیت بزهکاران بالاخص اطفال شدند، به گونه‌ای که در سال ۸۱۷م. در مجمع عمومی روحانیون مسیحی پیشنهاد گردید که به زندانیان مخصوصاً اطفال و نوجوانان کاردستی آموخته شود.^(۱) اما به تدریج با حاکم شدن آباء کلیسا و قدرتمند شدن آنان، دوران سیاه قرون وسطایی آغاز گردید که در آن روحانیون مسیحی برای حفظ اقتدار خویش از اعمال هیچ‌گونه مجازاتی حتی در خصوص اطفال ابا نداشتند.

تاریخ این دوران پر از امثله و شواهدی است که خشونت و سختگیرهای زاید از حد نسبت به کودکان بزهکار به عمل می‌آمده است. به عنوان مثال در سال ۱۶۲۹م. کودک هشت ساله‌ای به جرم آتش زدن انبار علوفه حیوانات به دار آویخته شد و یا در سال ۱۸۰۷م. میکائیل هاموند ۷ ساله و خواهر ۱۱ ساله‌اش به جرم آدم‌کشی در شهر لین به دار آویخته شدند. همچنین در سال ۱۸۲۳ کودک ۹ ساله‌ای به نام نیلا زولیت به جرم سرقت یک جعبه نقاشی از پنجره شکسته دکانی محکوم به مرگ گردید.

در هر حال در طی سه قرن شانزده و هفده و هجده میلادی، قوانین مربوط به حقوق جزا به اندازه‌ای تحت تاثیر عقیده صیانت جامعه به وسیله تحمیل مجازات سنگین قرار گرفته بود که تمام اصول عقلانی و انسانی و هدف و معنای واقعی هر مجازات تحت الشعاع این تئوری قرار می‌گرفت. دانشمندان آن زمان بین درجه امنیت یک جامعه و «هراس افراد از کیفر» نسبتی مستقیم قائل بودند، ولی بهبودی نسبی در روابط اجتماعی و اوضاع اقتصادی موجب شد که بنیان عقیده فوق سست و فکر اینکه در نتیجه قتل و ضعف مجازات‌ها، اجتماع در معرض تهاجم بیش از پیش مجرمین قرارگیرد، جای خود را به اصول منطقی‌تری داد که تا آن زمان از نظرها مخفی بود^(۲) که این امر نقش به‌سزایی را

۱- شاه‌بیانی، هوشنگ؛ بزهکاری اطفال و نوجوانان؛ صص. ۲۶-۲۷

۲- کاتنور، غلامرضا؛ مجرمین جوان، مجله کانون وکلا، سال دهم، شماره ۴۰، ص ۲۴

در تغییر نحوه واکنش اجتماعی در قبال بزهکاری اطفال و نوجوانان ایفا نمود و فکر جانشین کردن اصلاح به جای تنبیه، تخصیص یافتن محاکم و قضات و... آیین دادرسی خاص را ایجاد نمود.

با این حال در کشورهای اروپایی با اینکه علی‌الاصول اطفال به علت صغر سن از کیفیات مخففه استفاده می‌نمودند، لیکن محاکم حق داشتند که در موارد خاص با استناد به ضرب‌المثل معروف «خبثات، صغارت را جبران می‌کند»، اطفال بزهکار را از برخورداری از کیفیات مخففه محروم سازند کما اینکه در انگلستان هیأت منصفه دو طفل نه و ده ساله را که دوست خود را کشته بودند به اعدام محکوم نمود زیرا هیأت منصفه قانع شده بود که این دو طفل بعد از کشتن بی‌رحمانه رفیق خود جسد وی را مخفی نموده و به علاوه برای فرار از مجازات خود را از انظار مخفی کرده بودند و به عبارت دیگر با قوه تمیز و خبثات، جنایت خود را انجام داده بودند، لذا مستحق مجازات مرگ می‌باشند.^(۱)

پیدایش مکتب کلاسیک در قرن هجدهم، تغییرات و تحولات شگرفی را در سیستم کیفری آن زمان به وجود آورد و متقابلاً در نحوه واکنش اجتماعی در خصوص اطفال و نوجوانان نیز دگرگونی‌هایی را پدید آورد. بانیان این مکتب را عقیده بر آن بود که هرکس به حکم اجبار و ضرورت ناگزیر از زندگی در جامعه است و لذا باید قوانین و مقرراتی را که جامعه وضع نموده رعایت نماید. نقض این قوانین موجب مسؤولیت بوده و ناقض قانون مستوجب مجازات است؛ اما با توجه به اینکه میزان مسؤولیت و مجازات فرد ناقض قانون متناسب با درجه فهم و شعور اوست، لذا جامعه باید وی را متناسب با همین مقدار شعور و آزادی اراده مجازات نماید و با توجه به این امر چون اطفال به علت صغر سن از فهم و شعور کمتری برخوردارند، لذا مقنن بایستی در میزان مجازات آنان تخفیف قائل

۱- وون، ولوته؛ حقوق و جزا و جرم‌شناسی، ص ۳۰۱، به نقل از دکتر مرتضی محسنی؛ بزهکاری اطفال و تحولات حقوق جزا؛ مجله حقوقی وزارت دادگستری، شماره ۱۶، ص ۳.

شود. تحت تأثیر این افکار بود که قانون جزای ناپلئون توجه زیادی به این امر مبذول داشت به گونه‌ای که مقررات جدیدی را در زمینه سن تشخیص جزایی، آیین دادرسی کیفری و بالاخره مجازات مقرر نمود که سرانجام برپایه آن در سال ۱۹۱۲ دادگاههای اطفال در فرانسه شروع به کار نمودند.

در هر حال مسأله برخورد با کودکان و نوجوانان در قالبی خاص، به دور از شیوه‌های سنتی و مرسوم در مورد بزرگسالان را باید مرهون رشد علوم اجتماعی در طول یکصد سال اخیر دانست. این مسأله که کودکان و نوجوانان یک گروه خاص و جدا از سایر افراد جامعه را تشکیل می‌دهند، حقیقتی است که تنها در طی یک قرن و نیم گذشته به صورت عمده و کارگشا مورد توجه واقع گردیده و بدین لحاظ است که نظام دادرسی خاص اطفال و نوجوانان به شکل مطلوب خود تنها دارای تاریخچه‌ای یکصدساله می‌باشد که به آستانه قرن بیستم، یعنی زمانی که اولین دادگاه اطفال بزهارکار در سال ۱۸۹۹ در شیکاگو تأسیس گردید باز می‌گردد.

سن و سال

چیزی که اطفال و نوجوانان بزهارکار را از مجرمین بزرگسال جدا می‌نماید، همین عامل سن است. این مسأله از گذشته‌های دور مورد توجه ملل مختلف قرار گرفته و لذا در قانونگذارهای مختلف سعی بر آن گردیده که با تعیین یک محدوده سنی خاص، میزان مسؤولیت اطفال و نوجوانان را در قبال اعمال معارض قانون آنان مشخص نمایند.

در حقوق روم قدیم، سن اطفال و میزان مسؤولیت آنان در ارتکاب جرایم مورد توجه قرار گرفت و در قوانین کیفری، مجازات اطفال بزهارکار خفیفتر از مجازات بزرگسالان پیش‌بینی شد. در این قانون تشخیص قوه تمیز با توجه به سن به قرار زیر تعیین گردیده بود:

۱- کودکان کمتر از ۷ سال اعم از دختر و پسر، غیر مسؤول اعلام و در صورت ایجاد

ضرر و زیان، پدر ملزم به جبران خسارت بود.

۲- کودک غیر ممیز و غیربالغ: ۷ تا ۹ سال برای دختران و ۷ تا ۱۰ سال برای پسران

۳- کودک ممیز غیربالغ: ۹ تا ۱۳ سال برای دختران و ۱۰ تا ۱۴ سال برای پسران که

برای این دسته اخیر مسؤولیت کیفری و مدنی مقرر گردیده بود.^(۱)

در قرن سیزدهم میلادی، سن لویی فرمان داد که اطفال تا ده سال غیرمسؤول اعلام و مجازات اطفال بزهکار تا ۱۴ سال به صورت پرداخت تاوان و تنبیه و شلاق تعیین شود. همچنین قانون کار کارولین که در سال ۱۵۳۰ به دستور (شارل کن) پادشاه اسپانیا و امپراتور اتریش تدوین شد، اطفال تا ۱۴ سال را غیرمسؤول اعلام و مجازات اطفال بزهکار را جریمه و شلاق و نگهداری در مؤسسات تربیتی با سیستم انفرادی تعیین نمود.^(۲)

در هر حال چیزی که تعیین سن خاصی را برای مسؤول شناختن اطفال در قبال اعمال خلاف قانون تقویت می نماید، مسأله تشخیص جزایی است، به این معنی که آیا طفل دانسته مرتکب نقض قانون جزا گردیده و یا ندانسته؟

با توجه به این امر می توان دریافت که کلیه امتیازات و تبعیضاتی که برای اطفال و نوجوانان بزهکار وجود دارد، بدین جهت است که طفل نفهمیده و از روی سادگی و جهالت مرتکب فعل خلاف قانون می گردد و طبعاً در همین راستا مسأله تشخیص جزایی، مسأله مهم دیگری را به ذهن متبلور می نماید که همان سن تشخیص جزایی است، یعنی سنی که حد رشد و بلوغ جزایی شناخته شود و پس از آن فرض بر این باشد که هر فعل ناقض قانون دانسته و با علم به ممنوع بودن ارتکاب یافته است.

با توجه به همین مسأله است که سن و سال عنصر مهمی در زمینه قانونگذاری تلقی می گردد. در قوانین کلیه کشورها بین وضعیت کیفری صغار و کبار تفکیک قائل می شوند

۱- شامیانی، هوشنگ؛ همان ک، ب، صص ۲۶ و ۲۷.

که این موضوع حاصل مشاهدات تجربی است که به موجب آنها در قلمرو مسایل کیفری، آستانه‌های سنی مختلفی وجود دارد.

در طفولیت (کودکی) از بسته شدن نطفه آغاز می‌گردد و به بلوغ ختم می‌شود، شرایط فیزیولوژیک زمینه‌ساز ارتکاب جرم برای طفل نیست، از آغاز سنین ۷ یا ۸ سالگی است که احتمالاً ممکن است مسایل مجرمانه مطرح شود، لیکن، عمده‌اً از آغاز نوجوانی است که این مسایل ممکن است به صورت جدی درآید، در عمل، بزهکاری از حدود دوازدهمین سال زندگی آغاز می‌گردد، لیکن تا سن ۱۶ سالگی نسبتاً ضعیف است و در بین سنین ۱۶ تا ۱۸ سالگی بزهکاری خود را مستقر می‌نماید.^(۱)

بر این مبنا مقنن ۱۸۱۰ فرانسه سن تشخیص جزایی را شانزده سال تعیین نموده بود؛ یعنی اطفالی که سن‌شان کمتر از ۱۶ سال بود، می‌توانستند از رژیم مخصوص این قانون برخوردار گردند؛ همچنین موافق این قانون در صورتی که طفل تا قبل از ۱۶ سالگی مرتکب جرم می‌شد، در صورتی که محکومیت جزایی پیدا می‌نمود که در دادگاه مسلم می‌گشت که دانسته و با تشخیص عمل نموده بود، پس از ثبوت مجرمیت از «علل مخففه صغیر بودن»^۲ استفاده می‌کرد که میزان مجازاتش را به نحو قابل توجهی تخفیف می‌داد؛ ولی، هرگاه ندانسته و بدون تشخیص مرتکب جرم شده بود، تیرئه می‌گردید. قانون ۱۹۰۶ فرانسه، سن تشخیص جزایی را از ۱۶ سال به ۱۸ سال تغییر داد.

در ایران به موجب قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ سن مسؤولیت کیفری از ۱۲ سال آغاز و به ۱۸ سالگی که سن بلوغ کیفری محسوب می‌شد ختم می‌گردید. به موجب ماده ۳۴ این قانون اطفال کمتر از ۱۲ سال جزائاً قابل محکوم شدن نبودند، چراکه از نظر این قانون اطفال زیر ۱۲ سال غیرممیز تلقی شده و لذا از نظر کیفری فاقد مسؤولیت محسوب می‌گردیدند؛ اما، پس از رسیدن به ۱۲ سالگی تا سن ۱۵ سالگی، به

۱- نجفی ابرند آبادی، علی حسین و هاشم بیگی، حمید؛ دانشنامه جرم‌شناسی، صص ۱۲ و ۱۱

موجب قسمت اخیر ماده فوق‌الاشعار، در صورتی که این دسته از اطفال (ممیز غیربالغ) مرتکب جرمی شوند، باید با التزام به تادیب و تربیت و مواظبت در حسن اخلاق آنها، به اولیای خود تسلیم می‌گردیدند.

ماده ۳۶ این قانون نیز سن ۱۵ تا ۱۸ را به عنوان یکی دیگر از مراحل سن مسئولیت کیفری مورد توجه قرار داده بود.

قانون مجازات عمومی مصوب خرداد ماه ۱۳۵۲ نیز، چنین روندی را در خصوص سن مسئولیت کیفری در مراحل مختلف؛ یعنی تا ۱۲ سال، ۱۲ تا ۱۵ سال و ۱۵ تا ۱۸ سال در نظر گرفت، و لذا موافق این قانون نیز اطفال تا قبل از رسیدن به سن ۱۲ سالگی فاقد مسئولیت کیفری تلقی شده و پس از آن تا سن ۱۸ سالگی از رژیم کیفری خاص اطفال و نوجوانان برخوردار می‌گردیدند.

پس از انقلاب اسلامی، مقنن با الهام از مقررات شرع مقدس اسلام، سن مسئولیت کیفری را، بلوغ شرعی دانست. به موجب ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی، «اطفال در صورت ارتکاب جرم مبرا از مسئولیت کیفری هستند...» که در تبصره آن مقنن با تعریف طفل او را فردی می‌داند که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد.

در قانون مجازات اسلامی، حد بلوغ شرعی تعیین نگردیده که ناگزیر در این خصوص باید به مقررات قانون مدنی مراجعه نمود. تبصره ۱ ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی (اصلاحی ۷۰/۸/۱۴) مقرر می‌دارد: «سن بلوغ در پسر ۱۵ سال تمام قمری و در دختر ۹ سال تمام قمری است.» که با محاسبه آن به سال شمسی سن بلوغ در پسر ۱۴ سال و ۷ ماه شمسی و در دختر ۸ سال و ۹ ماه شمسی خواهد بود که به محض رسیدن به این سن، اطفال از مسئولیت تام کیفری همچون بزرگسالان برخوردار خواهند شد.

بر این امر دو ایراد عمده وارد است؛ ابتدا آنکه رسیدن به بزرگسالی و داشتن مسئولیت کیفری تام، یک روند خطی نبوده که بلافاصله پس از رسیدن به سن خاصی و حصول آن، ناگهان طفلی از مرحله کودکی و طفولیت خارج و به عرصه زندگی بزرگسالی

و بزرگسالان پای نهد، بلکه این امر از نظر یافته‌های روانشناسی مملو از تضادهای، کشمکشها و ناهماهنگیهای روحی، ذهنی و جسمی است که طلب می‌نماید به گونه‌ای دیگر در خصوص مسؤولیت کیفری اطفال و نوجوانان برخورد شود. دومین ایراد بر این امر، عدم تفکیک سن مسؤولیت کیفری در مقابل سن بلوغ کیفری در قانون حاضر می‌باشد.

منظور از سن مسؤولیت کیفری، سنی است که اطفال تا قبل از رسیدن به آن سن، از مسؤولیت کیفری مبری بوده و نمی‌توان با آن برخورد جزایی نمود.^(۱) به عنوان مثال در قانون مجازات اسلامی که سن مسؤولیت کیفری را با توجه به قانون مدنی ۹ و ۱۵ سال تمام قمری برای دختر و پسر قرارداد، ارتکاب جرم تا قبل از این سنین، طفل را در معرض مجازات قرار نداده و به عبارتی طفل تا قبل از رسیدن به این سنین فاقد مسؤولیت کیفری شناخته می‌شود. این سن در تایلند، سویس و کویت و چند کشور دیگر ۷ سال و در زلاند نو، سیرالئون و انگلستان ۱۰ سال، در آلمان و فنلاند به ترتیب ۱۴ و ۱۵ سال می‌باشد با این تفاوت که این سن تنها سن مسؤولیت کیفری بوده و سن بلوغ با آن متفاوت می‌باشد.

منظور از سن بلوغ کیفری، سنی است که نوجوان پس از رسیدن به آن معمولاً مشمول مقررات کیفری بزرگسالان خواهد بود^(۲) و همچون سایر افراد بزرگسال جامعه در قبال کلیه اعمال خلاف قانون خویش مسؤولیت تام کیفری داشته و تفاوتی با آنان نخواهد داشت.

در کشور ما متأسفانه این دو مقوله (سن مسؤولیت کیفری و سن بلوغ کیفری) یکسان انگاشته شده و طفلی که به سن ۹ یا ۱۵ سالگی رسیده بلافاصله از فردای روزی که وارد چنین سنی می‌گردد دارای مسؤولیت تام کیفری تلقی شده و واکنش اجتماعی نسبت به

۱- اشوری، محمد. خلاصه سخنرانیهای همایش حقوق کودک، ص ۱۷.

۲- همان، ص ۱۸.

وی همچون سایر افراد بزرگسال جامعه خواهد بود. به عبارتی دیگر در کشور ما سن مسؤلیت کیفری و سن بلوغ کیفری واحد بوده و مرحله بینابینی میان سن مسؤلیت کیفری و سن بلوغ کیفری که در طول آن طفل یا کودک بزهکار تحت رژیم خاص جزایی قابل تعقیب و محاکمه باشد به چشم نمی خورد و کودک بلافاصله از ۹ تا ۱۵ سالگی وارد سن بلوغ کیفری شده و مانند بزرگسالان با وی برخورد خواهد شد. هرچند که اخیراً اقداماتی در جهت تغییر این امر صورت گرفته است ولی این اقدامات پاسخگو و کافی نخواهد بود. به عنوان مثال به موجب تبصره ماده ۲۲۰ قانون آ.د.ک. محاکم عمومی و انقلاب (مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸) «به کلیه جرایم اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال تمام در دادگاه اطفال رسیدگی می شود.» که این امر تأثیری بر مسؤلیت کیفری طفل نداشته و در نحوه رسیدگی و اعمال مجازات، بالاخره همانند بزرگسالان با وی رفتار خواهد شد.

از نظر بین المللی نیز معیار سنی مشخصی که بتوان یک نوجوان را از نظر عقل و منطق دارای مسؤلیت کیفری دانست وجود ندارد. مجمع عمومی سازمان ملل متحد که در سال ۱۹۸۹ کنوانسیون حقوق کودک را تصویب نمود به دولتهای عضو دستور می دهد که مبادرت به تعیین یک سن حداقل نمایند که کودکان تا قبل از رسیدن به آن بنابه فرض، توانایی اقدام علیه قوانین کیفری را ندارند.^(۱)

مقررات پکن نیز اذعان می دارد که در آن دسته از نظامهای حقوقی که مسأله سن مسؤلیت کیفری برای نوجوانان به رسمیت شناخته شده، سن نباید خیلی پایین در نظر گرفته شود و کمیته حقوق کودک سازمان ملل نیز تأکید بر این امر دارد و به کشورهایی که حداقل این سن را ۱۰ سال و یا کمتر از آن قرار دهند انتقاد می نماید.

ماده ۱ پیمان نامه جهانی حقوق کودک، منظور از کودک را هر انسان دارای کمتر از ۱۸ سال سن می داند با تصریح بر اینکه شرط خلاف آن طبق قانون قابل اعمال در مورد

۱- عبادی، شیرین؛ حقوق کودک - نگاهی به مسایل حقوقی کودکان در ایران، ص ۱۸۳.

کودک نشده باشد. لذا تعیین یک سن واحد به عنوان مبنای سن مسؤلیت کیفری و سن بلوغ کیفری ضروری به نظر می‌رسد تا به واسطه آن با ایجاد یک مرحله بینابینی، اطفال و نوجوانان بزهکار، تحت رژیم خاصی از نظام عدالت کیفری قرار گرفته و دفاع جامعه و روند اصلاح و تربیت این گروه از مجرمین نیز به گونه‌ای عالی تامین گردد.

نظام قضایی اطفال معارض با قانون

لزوم واکنش اجتماعی مناسب در قبال اطفال و نوجوانان بزهکار اقتضا می‌نماید که احکام محاکم در خصوص این دسته از افراد با بررسی و تعمق کافی و لازم‌الاصدار گردیده و قاضی صادرکننده رأی کلیه تلاش و جهد خویش را برای درک عواملی که موجب ارتکاب بزه از ناحیه نوجوانان یا طفل معارض قانون گردیده به خرج دهد. به عبارتی دیگر قاضی دادگاه اطفال باید با بهره‌گیری از سایر متخصصین همچون مددکاران اجتماعی، جرم‌شناسان و جامعه‌شناسان در جهت کشف علت ارتکاب جرم از ناحیه طفل برآید و با علت‌شناسی ارتکاب بزه، به گونه‌ای مبادرت به صدور حکم نماید که بهترین نتیجه از حکم صادره حاصل گردد. چرا که در هر حال باید توجه داشت که این عده از کودکان و نوجوانان که از لحاظ قانون بزهکار تلقی می‌گردند، از نظر خصوصیت‌های روانی با افراد بهنجار دیگر تفاوت چندانی نداشته، بلکه هنجارشکنی آنان موقت بوده و چنین افرادی پس از یک عمل بزهکارانه یا یک دوره کوتاه بزهکاری دوباره جای بهنجار و پایداری در اجتماع کسب می‌نمایند.

توجه به این امور محقق نمی‌گردد مگر با ایجاد یک رژیم خاص دادرسی برای اطفال و نوجوانان معارض با قانون؛ بدین معنی که دادرسی اطفال و نوجوانان بزهکار به گونه‌ای طراحی گردد که جایگزین سیستم جزایی خاص بزرگسالان شده تا به نحو جامعتر با مسأله بزهکاری اطفال و نوجوانان برخورد شود.

برای رسیدن به چنین امری نگارش یک مجموعه قوانین جدا و جامعی که به تنهایی

مراحلی را که یک کودک از بدو تماس با نظام قضایی تا زمانی که آن را ترک می‌کند، تشریح و توصیف نماید، ضروری به نظر می‌رسد. چرا که لزوم شناسایی شخصیت و علل بزهکاری، اجرای روشهای خاص برای اصلاح و تربیت و درمان که به عنوان مهمترین انگیزه تفکیک آیین دادرسی اطفال و نوجوانان از آیین دادرسی کلانسالان شناخته می‌شود،^(۱) جز با تدوین یک سلسله قوانین خاص و مجزا از قوانین مربوط به رژیم خاص حاکم بر دادرسی بزرگسالان میسر نمی‌گردد.

در هر حال توجه به مسأله نظام اجتماعی و دادرسی ویژه نوجوانان تنها از اوایل قرن بیستم است که مورد توجه قرار گرفته و هدف آن نیز تامین حمایت موثرتر و جامعتر از حقوق اطفال و نوجوانانی است که به نوعی مرتکب جرم گردیده‌اند. این حقوق را در واقع می‌توان نتیجه توصیه‌های ششمین کنگره انسان‌شناسی جنایی که در شهر تورین ایتالیا به سال ۱۹۰۶ برگزار شد دانست: ۱- اعطای اختیارات وسیع به قاضی برای انتخاب اقدام مناسب از میان یک سلسله اقدامات موجود بر حسب جرم ارتكابی.

۲- انتخاب نوع رفتار نسبت به فرد مجرم که باید لزوماً مبتنی بر معاینه‌های پزشکی - روان‌شناختی فرد و کسب اطلاعات، پیرامون نیاکان او باشد.

این اصول، پس از پایان جنگ دوم جهانی در اروپا بر وضعیت حقوقی جدید اطفال بزهکار حاکم شد: تخصصی شدن قاضی اطفال، قضاء‌زدایی یا پرهیز از نظام قضایی، مطالعه و تشکیل پرونده برای نوجوانان بزهکار، تاکید بر بازپروری وی، انجام یک سلسله اقدامات اجتماعی - تربیتی و بالاخره امکان تجدیدنظر در آنها^(۲) را می‌توان از مهمترین دستاوردها و نتایج این اصول دانست.

۱- تخصصی شدن قاضی اطفال

هنر قضاوت، هنری است بسیار دشوار و هنر قضاوت در مورد کودکان از آن هم

۱- دانش، ناچ‌زمان؛ دادرسی اطفال بزهکار در حقوق تطبیفی، ص ۲۷.

۲- نجفی ابرندآبادی، علی حسین و هاشم بیگی، حمید؛ همان کتاب، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.

دشوارتر بوده و دارای ظرافتهای خاص خود می‌باشد. تصمیمات قاضی تاثیر بسیار مهمی در کلیه مراحل فعلی و آتی زندگی کودک داشته و می‌تواند آینده او را به گونه‌ای دیگر رقم زند. چراکه قاضی به هنگام مسؤولیت خطیر خویش با جوانترین و آسیب‌پذیرترین قشر جامعه سر و کار داشته و لذا باید نحوه قضاوت خویش را در خصوص این قشر از جامعه از چارچوب سنتی قضاء خارج کرده و در پی ارتقای اهداف خاص دادرسی اطفال و نوجوانان بزهکار باشد.^(۱) قاضی در این چارچوب باید به طفل و نوجوان خطایش را بفهماند از وی حمایت کند و حسن مسؤولیت را در او برانگیزاند و او را برای ایفای نقش یک شهروند عادی و شرافتمند در جامعه و آینده آماده نماید. بدین لحاظ است که نقش قاضی نوجوانان در مقایسه با نقش قاضی بزرگسالان اهمیت بیشتری پیدا کرده و تخصصی شدن این شاخه از قضاء را طلب می‌نماید.

تعیین قاضی متخصص و با تجربه و آگاه به امور اطفال و نوجوانان جهت رسیدگی به جرایم ارتكابی از ناحیه آنان فکری نو و بدیع بوده که برای اولین بار در قانون سال ۱۹۱۲ فرانسه متبلور گردیده است. به موجب این قانون محکمه حقوق صلاحیت رسیدگی به کلیه جرایم اطفال را در یک جلسه عمومی برعهده داشت. این مقام به کلیه جرایم ارتكابی صغار که تا ۱۸ سال سن داشتند رسیدگی می‌نمود که البته بعدها به موجب قانون ۲۷ ژوئیه ۱۹۴۲، رسیدگی به جرایم اطفال به دو مرحله تجزیه گردید که تصویبنامه ۲ فوریه ۱۹۴۵ نیز از آن تبعیت نمود.

به موجب این تصویبنامه دو مقام قضایی برای اطفال به وجود آمد.

الف) قاضی تحقیق اطفال یا قاضی واحد؛ که از بین قضات شهرستان و برای مدت سه سال از طرف وزیر دادگستری تعیین می‌گردید و حوزه صلاحیت وی شهرستان بود و دو وظیفه عمده برعهده داشت: ۱- انجام تحقیقات ۲- قضاوت

۱- ژان زرماتی؛ دادرسی نوجوانان - آموزه‌های تجربی؛ ترجمه حمید مرعشی؛ مجموعه سخنرانیهای ارایه شده در کارگاه آموزشی سیون، سویس، صص ۵۱ و ۵۲.

به موجب تصویرنامه فوق‌الاشعار، دادستان مجاز بود که تحقیق درباره جرایم اطفال را در صورتی که از نوع جنایت نباشد به قاضی اطفال ارجاع نماید. قاضی مزبور تحقیقات ابتدایی را که سرری بود انجام می‌داد و پس از آن بایستی اخذ تصمیم می‌نمود. اگر اتهام بی‌اساس بود قرار منع تعقیب صادر و کودک متهم آزاد می‌گردید ولی هرگاه ارتکاب جرم به نظر وی محرز بود می‌توانست: ۱- به سرزنتشی ساده اکتفا نماید ۲- طفل را به ابوننش، به محافظش یا به شخص مورد اعتمادی بسپارد ۳- دستور دهد که قضیه به دادگاه اطفال ارجاع شود ۴- قضیه را به بازپرس ارجاع نماید.

ب) قاضی دادگاه اطفال: این قاضی نیز مانند قاضی تحقیق اطفال، حوزه صلاحیتش شهرستان بود و به کمک دو دادرس و یا دادرسیار* (Assesseur) به جرم ارتكابی از ناحیه طفل یا نوجوان رسیدگی می‌نمود و رای نهایی خود را اعلام می‌کرد که البته این رای برای اطفال قابل استیناف بود و حداقل یک شعبه دادگاه استیناف که یکی از مستشاران آن «امور حمایت اطفال» می‌بود، به این امر اختصاص داده شده بود که این امر نیز جهت رعایت تخصص در کار قضاء در مراحل بالاتر صورت گرفته بود.^(۱) و لذا ملاحظه می‌گردد که یک قاضی در تمام سالیان خدمت قضایی خویش چه در مرحله تحقیق، چه در مرحله بدوی و چه در مرحله عالی، می‌توانست پیوسته با بزهکاری اطفال و نوجوانان در تماس بوده و تجربه و تخصص لازم را در این خصوص به دست آورد.

در همین راستا می‌توان به مواد ۶-۱ تا ۶-۳ مقررات بیژینک (پکن) مصوب ۱۹۸۵ مجمع عمومی سازمان ملل اشاره نمود که با توجه به آن برای اجرای روشهای اصلاحی و تربیتی، قاضی متخصص اطفال و نوجوانان در تمام مراحل دادرسی اطفال و نوجوانان (اعم از مرحله تحقیق، بدوی، عالی و مرحله اجرای مجازات) بخصوص تعقیب و

* کمک، دادرس یا دادرسیار، اشخاص عادی می‌باشند که به نفع اطفال و مسائل مربوط به آنان آگاهی داشته و به موجب حکم وزیر دادگستری برای مدت سه سال به این سمت تعیین می‌گردند (مجموعه قوانین و مقررات بزهکاری خردسالان، مجله کانون وکلای شماره ۳۵، آذر و دی ۱۳۲۲، ص ۵۹)

۱. جیدی، عبدالحمید؛ برآورد با مسأله بزهکاری خردسالان، مجله کانون وکلای سال پنجم، شماره ۷، ص ۵۳.

تحقیقات مقدماتی، محاکمه و اجرای روشها و یا مجازات باید صلاحیت اتخاذ تصمیم و صدور احکام مقتضی را داشته باشد تا حقوق اطفال و نوجوانان محفوظ و اجرای مجازات و یا روشهای منطبق با شخصیت آنان امکان پذیر گردد.^(۱)

در ایران نیز به موجب ماده ۲ قانون تشکیل دادگاه اطفال بزهکار (مصوب سال ۱۳۳۸) مقرر شده بود که «قضات دادگاه اطفال را وزارت دادگستری از بین قضاتی که صلاحیت آنان برای این امر با رعایت سن و سوابق خدمت و جهات دیگر محرز بداند، انتخاب خواهد کرد...» که ملاحظه می‌گردد در این قانون نیز مسأله صلاحیت قضایی، تخصص، سوابق و خدمات وی جهت تصدی به امر قضای اطفال و نوجوانان مورد توجه قرار گرفته بود.

در قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (مصوب سال ۷۳) نیز مقنن وفق ماده ۸، به رئیس قوه قضاییه اجازه داده است که هریک از قضات را متناسب با تجربه و تبحر آنها با ابلاغ خاص برای رسیدگی به امور کیفری، حقوق خانوادگی و اطفال تعیین و منصوب نماید، که البته باید توجه داشت که این میزان از اقدام به هیچ وجه کافی و لازم در جهت تخصصی کردن قاضی اطفال نخواهد بود. چرا که این قضات تنها دارای ابلاغ خاص جهت رسیدگی به جرایم اطفال می‌باشند که این امر با توجه به عمومی بودن محاکم مانع از ارجاع سایر پرونده‌ها به این قضات نبوده و لذا این امر مانع از تخصصی شدن امر قضاء شده و با توجه به مسایل دیگر نمی‌تواند اهداف مورد نظر دادرسی خاص اطفال و نوجوانان را فراهم نماید، هرچند که خلاء وجود قانونی خاص در جهت رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان و ایجاد رژیم خاص رسیدگی به جرایم این دسته از افراد، خود به طور کلی نقضی بزرگ در دستگاه عدالت کیفری ایران محسوب شده که امیدواریم هرچه زودتر این نقیصه برطرف شده و شاهد تشکیل دادگاه اطفال بزهکار در

معنی تخصصی آن و وضع قانون خاص جهت آیین دادرسی خاص این محاکم باشیم.

۲- قضاء‌زدایی و اقدامات جایگزین

قضاء‌زدایی عمده^۱ در ارتباط با استفاده مقامات تعقیب جرم، از جانشینهای سنتی و کلاسیک کیفری در برخورد با جرایمی است که علیه قوانین کیفری ارتکاب می‌یابد. اثر چنین روشی خارج کردن فرد مظنون از فرآیند رسیدگی قضایی کیفری بوده و ممکن است در هر مرحله‌ای از جریان رسیدگی صورت گیرد.^(۱)

شاید بتوان اولین اقدامی را که در جهت قضاء‌زدایی در امر رسیدگی به جرایم اطفال صورت گرفته است مربوط به مقررات قانونی ناپلئون (۱۸۱۰) دانست. مطابق این قانون کودکان به غیر از دو مورد^۲ هیچ‌گاه در برابر دیوان جنایی حاضر نمی‌شدند، چون هیبت و عظمت این دیوان ممکن بود آنها را سخت مرعوب نماید و لذا اگر هم جنایتی مرتکب می‌گردیدند، رسیدگی کیفری همیشه با محکمه جنحه بود.

در دهه ۱۹۶۰ نیز در انگلستان این عقیده شکل گرفت که رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان بایستی در صورت امکان از فرآیند دادرسی در دادگاههای کیفری خارج شده و با پرهیز از تماس اطفال و نوجوانان با دستگاه قضایی، تصمیم و اقدامات لازم در خصوص آنان اعمال گردد.

در هر حال فکر اینکه مواجهه اطفال با دستگاه عریض و طویل قضایی، ممکن است آثار نامطلوبی را در روحیه آنان برجای گذارد و روند اصلاح و تربیت آنان را با توجه به طولانی بودن مسیر دادرسیهای کیفری به تعویق اندازد، قضاء‌زدایی و مشی دور کردن اطفال از روند جریان دادرسی مورد توجه و عنایت قرار گرفت تا به واسطه آن با پرهیز از تماس اطفال و نوجوانان با دستگاه قضایی، اهداف و روشهای خاص اصلاح و تربیت و

۱ نجفی ابرندآبادی، علی حسین و هاشم بیگی، حمید؛ همان کتاب، ص ۱۲۱.

۲ آن دو مورد استثنایی عبارت بودند از: ۱- در مواقعی که طفل در ارتکاب جنایت از معاونت یا مشارکت بزرگسالان سود برده بود. ۲- مواقعی که طفل مرتکب جنایتی گردیده بود که در صورت کبر سن، محکوم به اعدام یا حبس ابد می‌گردید. (مجیدی،

عبدالمجید؛ همان منبع، ص ۵۶)

درمان به گونه‌ای مطلوب به اجرا درآید.

در این خصوص می‌توان به ماده ۴۰ پیمان نامه جهانی حقوق کودک اشاره نمود که سعی در ترویج دوری از دادرسیهای قضایی دارد. بند ب از شق ۳ ماده ۴۰ این پیمان نامه عنوان می‌دارد: «کشورهای عضو تلاش خواهند کرد در صورت مقتضی و مطلوب بودن، اعمال تدابیری برای برخورد با این‌گونه کودکان (اطفال بزهکار) بدون توسل به دادرسیهای قضایی معمول دارند منوط به اینکه حقوق بشر و ضمانتهای حقوقی کاملاً رعایت شود.» با توجه به این معنی، پرهیز از نظام قضایی باید به عنوان محور اصلی هر نظام حقوق کیفری مربوط به اطفال و نوجوانان، مورد توجه و تصریح قرارگیرد و حتی الامکان از تماس و برخورد اطفال و نوجوانان، با دستگاه قضایی اجتناب گردد و محاکمه و دادرسی از طریق مراجع دادگستری، به عنوان آخرین راه حل ممکن مورد استمداد واقع شود.

خانم «جرالد ون بورن» استاد حقوق بشر و مدیر حقوق بین‌الملل کودک در دانشگاه لندن معتقد است: «اقدامات پرهیز از نظام قضایی را می‌توان در دو مرحله به کار گرفت: در ابتدای کار به عنوان جایگزینی برای دادرسی و برای ادامه کار به عنوان جایگزینی برای حبس. این اقدامات را فقط در مواردی می‌توان استفاده کرد که کودکان به ارتکاب جرم اعتراف نمایند و یا ثابت شود که مرتکب جرم شده‌اند و در هیچ مرحله‌ای نباید کودکان را برای گرفتن اعتراف یا قبول اقدامات جایگزین تحت فشار قرار داد.»^(۱)

جایگزینهایی را که می‌توان از آنها در جهت پرهیز از نظام قضایی مورد استفاده قرار داد عبارتند از: اخطار، میانجیگری و جبران خسارت.

خانم «رناته وینتر» قاضی اتریشی دادگاه نوجوانان وین در خصوص روشهای جایگزینی و اعمال آن در موارد و مقاطع مختلف می‌گوید: «اولین مورد به کارگیری یک

۱- جرالد ون بورن؛ ایران و معیارهای بین‌المللی دادرسی نوجوانان، ترجمه حمید مرعشی؛ همان منبع، ص ۲۱.

روش جایگزین، تدوین برنامه‌ای است که در همان وهله اول، از دادرسی قضایی اجتناب می‌شود. به عبارت دیگر کودک از همان ابتدا وارد نظام قضایی کیفری نمی‌شود. قانون می‌تواند این اختیار را به قاضی بدهد که حل و فصل جرم را به خدمات اجتماعی (از قبیل مددکاران، میانجی و مأموران ویژه مراقبت از کودکان)، پلیس و یا در برخی از کشورها به گروه‌های مشورتی خانوادگی بسپارد.

مورد دوم، به کارگیری اصل پرهیز از نظام قضایی قبل و یا در طی محاکمه است. در چنین شرایطی بسته به نوع نظام دادرسی، قاضی و یا دادستان می‌تواند با دادن دستوراتی به بزهکار نوجوان و ملزم کردن وی به اجرای آنها، دادرسی را به حالت تعلیق درآورد، زمانی که بزهکار جوان تعهداتی را که دادگاه به عهده وی گذاشته کاملاً انجام بدهد، این دوره تعلیق بدون صدور حکمی از سوی دادگاه به پایان می‌رسد.

مورد سوم مربوط به زمان بعد از محاکمه است. قاضی می‌تواند برای مجرم، حق انتخاب را بین سپری کردن دوره محکومیت، تحت اقدامات جایگزین و یا انجام تعهدات دیگر (خدمات اجتماعی) قائل شود.^(۱)

برای حصول به این امر و پرهیز از برخورد اطفال و نوجوانان با دستگاه قضایی، باید قوانینی در رابطه با روشهای جایگزین دادرسی کیفری، قبل از دستگیری، ایراد اتهام، محاکمه، محکومیت و الگوهای ترسیمی دادرسی، وضع شده و انعطاف لازم را داشته باشند تا به واسطه اعمال آن، علاوه بر پیشگیری از مواجهه اطفال با دستگاه قضایی، بتوان اقداماتی را به عنوان اقدامات جایگزین معمول داشت تا در روند موثری در رسیدگیهای غیرقضاتی بر بزهکاری اطفال حاکم گردد.

۳- رژیمهای حقوقی حاکم بر اطفال و نوجوانان بزهکار^(۲)

۱- رنانه وینتر؛ روشهای جایگزین، نقش آفرینان، تمرین همکاری؛ ترجمه حمید مرعشی، همان منبع، صص ۷۷ و ۷۸.

۲- کاشفی اسمعیل‌زاده، حسن؛ پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، بررسی وضعیت کودکان خیابانی در مشهد، تابستان ۷۹، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، صص ۶۳-۶۱.

امروزه در دنیا سه رژیم حقوقی عمده در مورد اطفال و نوجوانان بزهکار اعمال می‌گردد، با این توضیح که ممکن است کشوری دارای تمام ویژگیهای رژیمی که در آن قرار می‌گیرد نباشد. این سه رژیم عبارتند از:

الف) رژیم کیفری یا قضایی (Le Système Péanlou Judiciaire) یا مدل عدالت (model de Justice)

اکثر کشورها مانند ایران و پرتغال دارای چنین نظامی هستند. معمولاً کشورهای که از نظر توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در سطح مطلوب نیستند گرایش به چنین نظامی دارند.

ایدئولوژی حاکم در چنین نظامی «ایدئولوژی امنیت‌گرا» است که در واقع «دولتهای کیفری» دارای چنین دیدگاهی هستند. البته دیدگاه آموزشی نیز در آن ملاحظه می‌گردد. همان‌طور که می‌توان از یک «حقوق کیفری آموزشی» در آلمان یا هلند یاد کرد. به عبارت دیگر، رژیم کیفری یا قضایی کیفری یا قضایی، مبتنی بر سیاست کیفری و پاسخ به پدیده مجرمانه، صرفاً دولتی است.

در این رژیم اماره عدم مسؤولیت کیفری یا مسؤولیت، محدود بوده که این امر واکنشی دوقطبی را مطالبه می‌نماید؛ یعنی از یک سو اقدامهای تربیتی و از سوی دیگر مجازات اعمال می‌گردد.

در این نظام تفکیکی میان گروههای جوانان مجرم، منحرف و در معرض خطر دیده نمی‌شود.

مراجع قضایی نیز در این رژیم صلاحیت رسیدگی به جرایم و انحرافات و همچنین امور مربوط به حمایت و کمک به کودکان در خطر را دارند. البته نظام حقوقی صغار در ایران فاقد دادگاه اطفال به معنای خاص آن است.

ب) رژیم غیرقضایی یا حمایتی (Le régime extrajudiciaire ou portectif)

این رژیم معمولاً در کشورهایی همچون اسکاتلند و بلژیک که از

سطح تولید اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بالایی برخوردارند مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ایدئولوژی حاکم بر این رژیم «ایدئولوژی بازپروری» کودک مجرم و حمایت از کودک منحرف و در خطر است. مبنای همگانی و «واکنش اجتماعی» در پاسخ به پدیده مجرمانه و به عبارت دیگر مبتنی بر «سیاست جنایی مشارکتی» است. در باب مسؤلیت کیفری کودکان نیز در این رژیم، اماره عدم قابلیت انتساب رعایت می‌گردد که البته این اماره با اماره عدم مسؤلیت کیفری تفاوتی ندارد.

رژیم غیرقضایی یا حمایتی، فاقد حقوق جزای صفار و مراجع قضایی اختصاصی کودکان است. به عبارتی دیگر واکنش اجتماعی در این رژیم مبتنی بر اعمال یک روند قضایی مبتنی بر دادرسی کیفری و اعمال مجازات و یا اقدامات تامینی و تربیتی نبوده و قضاءزدایی و کیفرزدایی در خصوص اطفال و نوجوانان، مورد پذیرش واقع شده است. کمیته‌هایی وابسته به «اداره اجتماعی محلی»^{*} یا «اجتماعات محلی»^{**}؛ متشکل از اشخاص علاقه‌مند به مسایل کودکان مانند معلمان، کشیشان و پزشکان در مورد سرنوشت کودکان تصمیم می‌گیرند. در تمام شرایط متفاوت (جرم، انحراف، خطر اخلاقی یا امنیتی کودکان) همیشه قاضی برای اقدام‌های منحصرأً حمایتی صلاحیت دارد.

ج) رژیم مختلط (Des régime mixte)

این رژیم ترکیبی از دو رژیم قبلی است. ایدئولوژی حاکم در این نظام به صورت دوگانه: امنیت‌گرا در برابر کودکان بزهکار و بازپروری‌کننده و حمایتی در برابر کودکان منحرف و در معرض خطر - و واکنش در برابر پدیده مجرمانه نیز به صورت دولتی و اجتماعی است. این رژیم دارای قانون واحدی است با نظامی دوگانه.

#- Les comités relevant de L'administration Social Locale

##- Les Communautés Locales

در واقع در این رژیم قلمرو جزایی (مربوط به کودکان بزهکار) از قلمرو حمایتی (مربوط به کودکان منحرف و کودکان در خطر) تفکیک شده است. همچنان که قانون ۸ آوریل ۱۹۶۵ بلژیک مربوط به حمایت از جوانان، یک نظام دوگانه را تأسیس نموده است. دادگاه جوانان مسؤول اداره نظام قضایی و کمیته‌های حمایت از جوانان، مسؤول پیشگیری هستند.

در این رژیم در امور جزایی، مراجع اختصاصی (دادگاههای کیفری صغار) و در امور حمایتی «قضاوت ویژه» و «کمیته‌های اداری» صلاحیت رسیدگی دارند.

مجازات‌ها و اقدامات جایگزینی

اصولاً در گذشته و تا اندازه‌ای تا به امروز، واکنش اجتماعی در قبال جرم و بزهکاری و همچنین آن دسته از رفتارهای نوجوانان که ناقض قانون تلقی می‌گردیده، به صورت پاسخی سنتی در قالب اعمال مجازات و اقدامات تنبیهی خشن، اعمال می‌شده است و از این لحاظ تفاوتی میان اطفال و نوجوانان با کلانسالان مشاهده نمی‌گردد. کودکان همچون بزرگسالان در نظر گرفته شده و فرض بر این بوده که آنان نیز توانایی قبول مسؤلیت و تحمل مجازات را داشته و از این جهت تفاوتی با بزرگسالان ندارند. بر این اساس ملاحظه می‌گردد که تا اواسط سده نوزدهم، کیفر تنها شکل واکنش اجتماعی علیه جرم را تشکیل می‌دهد^(۱) اعم از آنکه مرتکب فردی بالغ و بزرگسال باشد یا طفلی که مرتکب عمل ناقض قانون گردیده - ولیکن امروزه برپایه پیشرفت دانش بشری در نتیجه مطالعات گسترده روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و جرم‌شناختی دیدگاه متخصصین و صاحب‌نظران نسبت به واکنش اجتماعی در قبال ارتکاب اعمال مجرمانه از ناحیه اطفال و نوجوانان دچار تغییراتی اساسی و بنیادی گردیده و مشخص شده است که رشد عقلی،

۱ - نجفی ابرندآبادی، علی حسین و هاشم بیگی، حمید؛ همان منبع، ص ۳۱۰.

عاطفی و ذهنی اطفال و نوجوانان و همچنین مسأله بلوغ و توان رفتاری اطفال به گونه‌ای نیست که آنان را همچون بزرگسالان در قبال کلیه اعمال و رفتارهایی که از آنان سر می‌زند مسؤول شناخته و بار عقوبت و مجازات را بر آنان تحمیل نماییم. توجه به این امر اقتضای آن را دارد که واکنش اجتماعی در این دوره برخلاف گذشته فاقد ویژگی رنج و عذاب بوده و از اهداف عالی دیگری پیروی نماید تا به واسطه آن در قبال اعمال ناقض قانون اطفال و نوجوانان شیوه‌ای اتخاذ گردد که با توسل به آن، به هیچ‌یک از جنبه‌ها و زمینه‌های روحی، ذهنی و عاطفی اطفال که خمیرمایه شخصیت آنان در حال شکل‌گیری است لطمه‌ای وارد نیاید و با ارج نهادن به کرامت انسانی آنان، هنجارشکنی و جامعه ستیزی در طفل و نوجوانان تقویت نگردد؛ چرا که باید توجه داشت که ارتکاب جرم و اعمال معارض قانون از ناحیه این دسته از بزهکاران ناشی از خبث طینت و پلیدی آنان نبوده، بلکه تنها معلول سادگی و بی‌آلایشی و کم‌تجربگی آنان می‌باشد که این امر خود مراتب اغماض جامعه را در قبال این دسته از بزهکاران به دنبال دارد که البته این اغماض باید در الفاظ و عبارات قانونی نیز به منصفه ظهور رسیده و تصریح گردد.

در هر حال تمایزی که از چندی پیش قاطبه قضات بین اطفال و نوجوانان بزهکار و مجرمین بزرگسال قائل شدند و صدور احکام اخف در مورد کودکان را باید نخستین اقدام در زمینه تحول واکنش اجتماعی در قبال بزهکاری اطفال و نوجوانان دانست. تشکیل مجامعی از قبیل انجمن بشردوستانه (Philantropic Society) در سال ۱۷۸۸ و همچنین انجمن دیگری که در سال ۱۸۱۸ در Wanwickshive تاسیس شد به تدریج به اشاعه این فکر کمک بسیاری کرد^(۱) هرچند که حدود دو قرن طول کشید تا این فکر به صورتی جدی مورد توجه قرارگیرد و جامعه عمل به آن پوشانده شود.

توجه به این مسأله نشان خواهد داد که سیر واکنش اجتماعی در قبال بزهکاری اطفال

به صورتی بوده است که از شدت و خشونت و اعمال اقدامات تنبیهی خشن به تدریج به سوی انعطاف و تحولی نو با توجه به یافته‌های علوم مختلف جنایی، گام برداشته و بدین واسطه امروزه طرق مختلفی با توجه به این دستاوردها برای انجام یک واکنش اجتماعی مناسب پیشنهاد می‌گردد که از مباحث مهمی از حقوق جزا و سایر مطالعات اجتماعی معاصر نشأت می‌گیرد.

از جمله این دستاوردها می‌توان به این موارد اشاره نمود که: طفل باید طوری مجازات شود که در روحیه او اثر نامطلوبی برجای نگذارد و اینکه در مجازات، هدف سازندگی یا باز ساختن طفل بر هدف کیفری رجحان داشته باشد و اینکه نوع مجازاتها طوری انتخاب شود که ضمن ایجاد رعب در طفل و اقران او، باعث شود طفل بزهکار دیگر گردد اعمال مجرمانه نگردد.^(۱)

با توجه به مسایل مذکور در فوق، این مسأله متبادر به ذهن می‌گردد که اگر واکنش اجتماعی در قبال اطفال و نوجوانان را از قالب سنتی اعمال مجازات خارج نماییم، در این صورت چه اقدامات و تدابیری باید اتخاذ گردد که علاوه بر حفظ جامعه، واکنش اجتماعی مناسبی بوده و اهداف فوق را نیز به نحو مطلوبی تامین نماید.

همان‌طور که می‌دانیم امروزه هدف اصلاح و تربیت مجرمین و هنجاریز نمودن آنان، تنها به طبقه خاصی از بزهکاران اختصاص نداشته و اقدامات و اعمالی را که در جهت بازپروری مجرمین در زندانها و مراکز نگهداری مجرمین جوان صورت می‌گیرد همگی در جهت اصلاح، تربیت و بازگرداندن آنها به زندگی عادی و شرافتمندانه است. این امر در مسأله برخورد با اطفال و نوجوانان بزهکار از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌گردد. چرا که این دسته از افراد موجوداتی انعطاف‌پذیر بوده و لذا بسیار سریع‌تر و آسانتر از بزرگسالان می‌توانند تحت اصلاح و بازپروری قرارگیرند. وجود این مسأله و

۱- آزمایش، علی؛ اطفال بزهکار را چگونه باید درمان کرد، نشریه حقوق مردم، سال هشتم، شماره ۳۱، ص ۱۹.

مزیت در این گروه نحوه خاصی از برخورد را طلب می‌نماید که در سایه آن علاوه بر اعمال تدابیر یاد شده با انجام یک نوع ارشاد و هدایت معنوی که طفل بزهکار در محیط خانواده از برخورداری از آن محروم بوده است، هرچه سریعتر به جامعه و خانواده خویش بازگشته و بدون برجسب مجرم به زندگی عادی خود ادامه دهد. بدون شک نحوه برخورد با این دسته از مجرمین، می‌تواند نقش بسزایی در راستای تحقق این اهداف در پی داشته باشد.

ماده ۳۷ پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک توجه ویژه‌ای به این امر دارد به گونه‌ای که اعمال هرگونه شکنجه یا سایر رفتارهای بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز را در مورد کودکان نفی می‌نماید و مانع اعمال مجازاتهای اعدام و حبس ابد در خصوص اشخاص زیر ۱۸ سال می‌گردد. همچنین دستگیری و بازداشت یا زندانی کردن کودک را تنها زمانی قابل اعمال می‌داند که هیچ راه دیگری در این زمینه وجود نداشته باشد و تنها به عنوان آخرین راه‌حل و در کوتاهترین زمان ممکن صورت گیرد. در بند ۳ ماده فوق‌الاشعار نیز احترام به مقام ذاتی انسان نسبت به کودکی که از آزادی محروم گردیده با توجه به نیازهای افراد هم‌سن و سال او مورد توجه قرار گرفته است و به ویژه بر جدایی کودکان محروم از آزادی از بزرگسالان تأکید فراوانی شده است.

بدون شک تحقق آنچه که در این زمینه در پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک به آن تصریح گردیده میسر نخواهد بود مگر با در نظر گرفتن رژیم کیفری خاص برای کودکان و اطفال بزهکار و اعمال اقدامات جایگزین در خصوص این دسته از مجرمین که دارای شرایط و روحیات خاصی بوده و نیاز به برخورداری مناسب با آنان احساس می‌گردد. به همین دلیل است که ماده ۴۰ از پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک تصریح دارد که با کودکان مجرم، متهم یا مظنون به نقض قوانین جزایی، باید به گونه‌ای برخورد گردد که حس ارزش و حیثیت شخصی آنان با توجه به سن و میزان بلوغشان ارتقا یابد و موجب اعتلای مفهوم شرف و ارزش در ذهن کودک ناقض قانون گردد، به گونه‌ای که امکان ادغام مجدد

کودک یا طفل بزهکار در جامعه و ایفای نقشی سازنده توسط او در جامعه وجود داشته باشد.

با توجه به این امر، می‌توان دریافت که کلیه تصمیمات و آرای صادره از ناحیه قضات اطفال باید دارای یک هدف مشترک باشد، این هدف مربوط به الزامات و وظایفی است که به عهده قاضی واگذار شده؛ یعنی، قبل از آنکه به حل و فصل مسایل قضایی که در اثر ارتکاب جرم یا پیدایش حالت خطرناک پیش آمده رسیدگی کند؛ باید حوایج و خصوصیات و منافع اطفالی که کارشان به وی احاله شده توجه و آن را رعایت نماید^(۱) تا به واسطه آن با شناخت روحیات طفل یا نوجوان بزهکار نوع و شیوه برخورد خود را با کودک معارض قانون تعیین نماید و با رفتار و آرای خود به گونه‌ای مبادرت به اخذ تصمیم نماید که بهترین نتیجه را از تصمیم متخذه خویش اخذ نماید؛ به عبارتی دیگر، وظیفه قاضی اطفال در این مرحله تفرید اقدامات اصلاحی است تا به واسطه آن نسبت به هر طفل یا نوجوان معارض قانون امری را نهی یا تکلیف کند که با روحیات طفل و نوجوان سازگار بوده و او را زودتر از ورطه بزهکاری برهاند.

استفاده از جایگزینهای کیفری می‌تواند به عنوان روشی مؤثر در جهت نیل به تمامی اهداف فوق تلقی شود، چرا که اعمال مجازات در قالبهای سنتی حبس و شلاق بدون توسل به اقدامات اصلاحی و تربیتی می‌تواند آثار بسیار سوئی را در شخصیت بزهکاران نوجوان به همراه داشته باشد. شاید هنوز هم کم نباشند قضاتی که تصور می‌کنند دیدن یکی دو روز زندان، میل به ارتکاب جرم را در طفل و نوجوان خواهد کشت و برای همیشه آن را از بین خواهد برد؛ در حالی که، وجود چنین دیدگاهی به طور مسلم ناشی از عدم اطلاع از وظایف شغل خطیر قضاء و غایت حقوق جزا می‌باشد. باید اذعان داشت که اعزام طفل و نوجوان بزهکار به زندان نه تنها متضمن هیچ‌گونه اثر مثبتی نیست؛ بلکه

۱- فرزانی، هوشنگ؛ نقش دستگاه قضایی نسبت به اطفال، نشریه حقوق مردم، شماره ۳۹، ۴۰ و ۴۱، سال دهم، ص ۴۳.

سبب آشنایی آنان با محیط زندان شده و نهایتاً رعب و هراس آنان را از زندان از بین خواهد برد؛ مضافاً اینکه مجازات زندان برای این دسته از مجرمان داغ ننگ و لکه بدنامی بر دامن طفل گذارده و حس احترام به خود را در ضمیر او از بین می‌برد و برچسب بزهکار را برای همیشه بر ناصیه وی به ثبت می‌رساند.

شکی نیست که در بسیاری از موارد مقتضیات ایجاب می‌نماید که طفل یا نوجوان تحت مراقبت و کنترل شدید قرارگیرد؛ ولی، باید توجه داشت که محل نگهداری و مراقبت از آنان زندان نبوده بلکه مراکزی است که بتواند غایت و هدف نهایی از رسیدگی به جرایم اطفال را برآورده کرده و بتواند نتایج قابل قبولی به همراه داشته باشد. در این خصوص شاید بتوان قانون سال ۱۹۲۵ انگلستان را ابتدای شروع اصلاحات در این زمینه دانست، به موجب این قانون دادگاهها از اعزام مجرمین جوان به زندان ممنوع شدند؛ این قانون زندانی کردن افراد کمتر از ۱۴ سال را ممنوع و در مورد کودکان بین ۱۴ تا ۱۶ سال به شرط اینکه محکمه، آنها را آن اندازه فاسدالاخلاق تشخیص می‌داد که اعزامشان را به مدارس تهذیب^{*} و مدارس صنعتی^{**} بلااثر تشخیص می‌داد، ممکن می‌ساخت که در نتیجه اجرای این قانون کودکان زندانی در سال ۱۹۲۵ به ۸ نفر تنزل پیدا کرد.^(۱)

امروزه استفاده از جایگزینهایی همچون حبس در منزل برای مدتی معین به عنوان یکی از ابزارهای مؤثر سیاست جنایی در قبال بزهکاری اطفال تلقی شده و تجربه نیز حمایت از کارکرد مؤثر آن دارد در حالی که استفاده از ابزارهای سنتی همچون زندان و

* - مدارس تهذیب به موجب قانون سال ۱۸۵۴ در انگلستان ایجاد شد، به موجب آن قضات مکلف شدند تا مجرمین جوان را به جای زندان به مدارسی که در نتیجه این قانون تأسیس و تحت نظر دولت انجام وظیفه می‌کردند، اعزام دارند.

** - مدارس صنعتی، مدارس بودند که در نتیجه ابتکار جان بوند در سال ۱۸۱۸ تأسیس و با تصویب قانون ۱۸۵۷ توسعه زیادی پیدا کرد. به موجب این قانون محاکم مکلف بودند که مجرمین جوان را به جای زندانهای معمولی به اینگونه مدارس که مانند مدارس تهذیب مجرمین جوان با نظارت دولت اداره می‌شد گسیل دارند.

۱ - کبایپور، غلامرضا؛ همان منبع، صص ۲۵ و ۲۶.

شلاق پیامدی جز شکست در پی نداشته است.

به عنوان مثال، اعمال مجازات شلاق که علمای حقوق و جرم‌شناسان از آن به عنوان یک مجازات تزدیلی یاد می‌نمایند؛ لکه ننگی بر دامن طفل و نوجوان تلقی شده، که از نظر وی هیچ‌گاه از این لکه ننگ رفع اثر نمی‌گردد، چرا که، خود را همواره در نگاه جامعه و اطرافیان خویش موجودی پست و حقیر شمرده و در مقابل نگاههای سؤال برانگیز دیگران به شدت تحقیر شده و نهایتاً دچار عقدهٔ حقارت می‌گردد و چه بسا در آینده‌ای نه چندان دور از آنان مجرمی بالفطره ساخته شود که به هیچ روی قابل کنترل نباشند، از طرفی دیگر نیز عده‌ای از روان‌شناسان را عقیده بر آن است که عمل خلاف قانونی را که طفل یا نوجوان مرتکب می‌گردد، صرفاً جهت نشان دادن روح شجاعت و شهامت خود به همکلاسه‌ها و رفقاییش می‌باشد و لذا شلاق هرچند که در بدو امر بسیار زجرآور تلقی می‌گردد ولی سبب آن می‌گردد که طفل یا نوجوان شلاق خورده بعدها همان شلاق را مایه فخر و ابراز شجاعت خود قرار داده و به آن مباحات کند و در نتیجه آثار چنین مجازاتی، پایهٔ ارتکاب جرایم بعدی خواهد بود.

کلارک هال، متخصص روان‌شناسی کودک در خصوص معالجه مجرمین جوان عنوان می‌دارد؛ «کودکی که به اتهام سرقت در پیشگاه دادگاه حاضر می‌شود، به جز جرأت و تهور خود، به هیچ چیز دیگر نمی‌تواند در زندگی فخر و مباحات کند و معمولاً دوستان و یارانش نیز این صفت او را آن‌قدر ستوده‌اند تا در نتیجه این همه ستایش مجبور شده است عمل خلاف قانونی را که نتیجه‌ای جز پستی و خواری برای او نداشته است، مرتکب گردد، پس از صدور حکم مجازات (شلاق) و اجرای آن، دوستانش دور او گرد آمده و میل دارند بدانند که این کودک شجاع چگونه این مجازات را تحمل کرده است، تنها، یک چیز این انسان کوچک را رنج می‌دهد و آن اینکه اطرافیان او تصور کنند وی از مجازات شلاق ترسیده و به اصطلاح معروف خود را باخته است و برای اینکه اثبات کند هرگز شهامت خود را از دست نمی‌دهد و وصف شجاعت در او امر لایزال است،

جرمهای بعدی را یکی پس از دیگری مرتکب می‌گردد؛ وی خود عنوان می‌دارد که شاهد بوده است که در ۲۱ ژوئیه سه کودک جهت ارتکاب بزه می‌محکوم به ۵۰ ضربه شلاق شدند و در ۲۱ فوریه (درست یک ماه بعد) همان سه کودک پس از آنکه فقط یک هفته از اجرای حکم اولی گذشته بود، کم و بیش به همان اتهامها مجدداً به محکمه اعزام شدند.^(۱)

در هر حال توجه به این نکته که هر فردی که به عنوان مجرم عادی مکرراً مرتکب جرم و نقض قانون جزا می‌گردد، نهایتاً زمانی برای اولین بار به عنوان فردی فاقد سابقه در محکمه حاضر شده؛ بیانگر این نکته خواهد بود که اولین حکم محکومیت تا چه میزان می‌توانسته است در وی مؤثر بوده و راه زندگی آینده را به او بیاموزد. با توجه به همین مسأله، مطابق آماری که در دهه ۶۰ توسط دکتر کارینگ در انگلستان منتشر گردید، از میان ۲۲۰۴ نفر مجرم عادی، ۵۳/۳ درصد آنها را کسانی تشکیل می‌دادند که اولین حکم محکومیت آنان قبل از رسیدن به ۲۰ سالگی واقع شده بود؛ همچنین، طبق مطالعاتی که در زندان «آنزیشم»^{*} در فرانسه به عمل آمده، مشخص گردیده که یک سوم زندانیان سابقه‌دار محکوم به اعمال شاقه، جنایت اولیه خود را قبل از وصول به سن هجده سالگی شروع نموده بودند و حتی یکی از آنها اولین جرم خود را در ۹ سالگی انجام داده بود.^(۲)

با توجه به مراتب مذکور در فوق باید عنوان داشت که با در نظر گرفتن روشهای جبرانی همچون جبران خسارت از زیان دیده و استفاده از روشهای جایگزین همچون میانجیگری و سایر جایگزینها همچون کارهای عام‌المنفعه؛ اجبار به اقامت در منزل و همچنین استفاده از روشهای مراقبتی و هدایتی در محیط باز همچون سپردن طفل به

۱- همان منبع، ص ۳۱.

والدین و سرپرستان قانونی وی، اجرای روش آزادی توأم با مراقبت و سپردن طفل به شخص مورد اعتماد^(۱) همگی می‌توانند در جهت رسیدن به اهداف عالی اصلاح و تربیت بزهکاران جوان مؤثر افتاده، از مضرات مذکور در فوق نیز به شدت جلوگیری نمایند؛ عدم توجه به این مسایل باعث ایجاد یک جامعه جرم‌آفرین برای اطفال و نوجوانانی خواهد شد که به علتی ناخواسته مرتکب عمل ناقض قانون گردیده‌اند که بدان واسطه سرنوشت و سیر زندگیشان به کلی تغییر پیدا کرده و به فقرا سقوط خواهند کرد، ضمن آنکه جامعه نیز از این روند به شدت متضرر خواهد شد.

۱ - جهت مطالعه بیشتر در خصوص این اقدامات ر.ک. به دانش، تاج‌زمان؛ دادرسی اطفال بزهکار در حقوق تطبیقی، ص ۱۵۳.